

زمینه‌های تاریخی تکوین اندیشه سیاسی امام خمینی (س)

محسن بهشتی سروش^۱

چکیده: امام خمینی به عنوان رهبر کاریزما در انقلاب اسلامی ایران دارای شخصیت ذو وجوهی است: مرجعیت، فقاہت، عرفان، حکمت و فلسفه و سیاستمداری ابعاد شخصیت مردی است که انقلاب اسلامی ایران را به پیروزی رساند. از دیگر سو، در طول زندگانی وی که یکصد سال تاریخ اخیر ایران را دربرمی‌گیرد، مراجع و رهبران مذهبی دیگری نیز می‌زیستند که از نظر «فکر سیاسی» رویکردی متفاوت داشتند.

پرسش اساسی این نوشتار آن است که چگونه یک عارف و نهایتاً یک مرجع دینی این چنین به فعالیت و مبارزات گسترده سیاسی رو آورد؟ آیا این رویکرد در تعاملات و مواجهه سیاسی ایشان در تاریخ گذشته ریشه دارد یا خیر؟ در این نوشتار تلاش شده است که زندگانی امام از دوران کودکی تا سقوط پهلوی اول و از مشروطیت تا کودتای سوم اسفند مورد توجه و مذاقه قرار گیرد. چالشهای سیاسی و گفتمانی بر سر مفهوم و محتوای انقلاب مشروطیت، احیای استبداد، تهدیدات خارجی، هرج و مرج داخلی و سرانجام کودتای سوم اسفند و حوادث پس از آن تا شهریور ۲۰ بر تفکر و تعامل سیاسی امام تأثیر بسزایی داشته‌اند.

کلید واژگان: امام خمینی، پهلوی اول، علما، استبداد، قانون.

مدخل: حوادث و فضای دوره مشروطیت

انقلاب مشروطیت ایران در زمانی به پیروزی رسید که حضرت امام ۵ سالگی خود را پشت سر می‌گذاشت. آنچه در آن دوران فضای سیاسی اجتماعی ایران را متأثر ساخته بود، حوادث و تبعات

Email: beheshtiseresht@ikiu.ic.ir

۱. عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۴/۱۲/۱۵ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۸۵/۱/۱۹ مورد تأیید قرار گرفت.

ناشی از جنبش سیاسی مردم ایران بود که علی‌الدوام با همه مشکلات و موانعی که اجانب و مستبدین در مسیر ملت قراردادده بودند، ادامه می‌یافت. چالشهای نظری و فکری بر سر مفهوم مشروطیت و کارکرد آن - تنش بر سر تدوین قانون اساسی و واژه‌هایی همچون آزادی، برابری و قانونگرایی - وحدت و یکپارچگی نهاد روحانیت و علما را به مخاطره انداخته بود.

کودتای محمد علی شاه علیه حکومت جدید، دستگیری علما، شهادت و تبعید تعدادی از آنان، پیدایش دوره جدیدی از استبداد و سرانجام خیزش و جنبشهای جدید سیاسی از نقاط مختلف کشور (اصفهان - گیلان - تبریز) کماکان فضای سیاسی ایران را ملتهب و متأثر نگه داشته بود. هنوز مشروطه دوم، کار خود را شروع نکرده بود (۱۳۲۷ ق) که موضوع اولتیماتوم روس (۱۳۲۹ ق) و هجوم گسترده روس‌ها به ایران مطرح گردید. تا قبل از این، علمای مؤسس نظام جدید، یعنی شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله بهبهانی هر کدام به گونه‌ای از مسیر نهضت حذف شدند. شیخ فضل‌الله را فاتحان و وارثان مشروطیت (سردار اسعد بختیاری و محمد ولی‌خان تنکابنی و یرم خان ارمنی) به جوخه اعدام سپردند و آیت‌الله بهبهانی را عوامل مشکوک و منتسب به مجاهدین قفقاز در پرده شب به رگبار بسته و به شهادت رساندند. احمد کسروی از جابه‌جایی قدرت و حذف رهبران اصلی انقلاب و جایگزین شدن افراد بی‌ریشه و بعضاً ضد انقلاب و مستبد به جای آنان سخن می‌گوید و از این جریان افسوس می‌خورد.^۱ گرانی‌گاه و نقطه کانون اصلی قدرت مشروطیت، یعنی پارلمان، مدام در معرض هجوم و آسیب استبداد و استعمار خارجی قرار می‌گرفت. مجلس اول توسط محمد علی شاه بمباران شد و مجلس دوم با تهدید روس‌ها تعطیل گشت و مجلس سوم هم با وقوع جنگ جهانی اول و تهدید متفقین از هم پاشید. از نقطه شروع انقلاب مشروطیت تا کودتای رضاخان (۱۳۰۰ - ۱۲۸۵ ش.) حدود ۱۵ سال گذشت. در تمام این مدت علما و مرجعیت شیعه در کانون رهبری جنبشهای سیاسی و اجتماعی قرار داشتند.

نقش بی‌بدیل آخوند خراسانی در نجف از ابتدا تا لحظه مرگ مشکوک (۱۳۲۹ ق.) در دفاع از نظریه و حکومت مشروطه با تمام ضعفها و کاستیهای آن ستودنی و پراهمیت است. نقش علمای دیگر همچون ملا عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی به عنوان رؤس مثالی که حول محوریت آخوند خراسانی نهضت مردمی را پشتیبانی می‌کردند قابل توجه است. در این میان از نقش میرزای

۱. ر.ک.: کسروی، احمد. (۱۳۷۵). تاریخ انقلاب مشروطه ایران.

نائینی صاحب رساله *تنبيه الامه و تنزيه المله* نباید غفلت کرد. در ایران علمای نامداری همچون بهبهانی، طباطبایی، حاج آقا نورالله اصفهانی و آقا نجفی اصفهانی (دوبرادر) با تبعیت از آخوند خراسانی نهضت را پشتیبانی و مدیریت می کردند. حتی پس از استقرار فاتحان جدید و پیدایش مشروطیت دوم (۱۳۲۷ ق.) و فاجعه اعدام شیخ فضل الله نوری و ترور سید عبدالله بهبهانی و ایجاد یأس و ناامیدی در بخش مهمی از جامعه علما، بازهم براساس تشخیص مصالح عالیله ایران، آخوند خراسانی و علمای نجف اشرف به پشتیبانی قاطع خود از حکومت ایران در برابر تجاوز و افزون خواهی روس ها ادامه دادند و با صدور فرمان تاریخی جهاد علیه روس و حرکت به سمت ایران جنبش مردم ایران وارد مرحله نوینی گردید (واقعه اولتیماتوم روس علیه ایران).

جنگ جهانی اول (۱۳۳۳ ق. / ۱۹۱۴ م.) و گسترش آن در بلاد اسلامی و خصوصاً در حوزه بین النهرین (عراق) و ایران و حضور نظامیان اروپایی در سرزمینهای اسلامی عموم علمای شیعه و سنی را در یک اقدام مشترک به صدور فتوای جهاد علیه متفقین برانگیخت. جالب است که در این اقدام با شکوه و بی نظیر تاریخی، مخالفین و موافقین مشروطیت در بین علما در عراق و ایران یکدست شدند و در صف واحدی علیه متجاوزین وارد عمل گردیدند. مرحوم آقا نجفی قوچانی از مجتهدین ناظر و شاهد در آن ایام نکات ارزنده‌ای را یادآوری نموده است و حکایت نفوذ استعمار به عراق و اشغال آن کشور توسط آنان و مقاومت علمای شیعه و سنی و مردم عراق در برابر استعمار را بخوبی منعکس کرده است [نجفی قوچانی ۱۳۸۱: فصل ۱۰ و ۹].

برای اولین بار، آرزو و ایده سید جمال الدین اسدآبادی در وحدت سنی و شیعه و پیگیری آرمان اتحاد اسلام به بار نشست و از دشمنی‌ها و کینه‌ورزیهای دیرینه و تاریخی بین آنان که از صفویه به بعد تشدید شده بود کاسته گردید. اینک فهم و شناخت دشمن مشترک غیر مسلم و فرنگی در ذهنها نشسته بود.

در ایران نماینده میرزای شیرازی در صفحات جنوب (سید عبدالحسین لاری) که با نوشتن چندین رساله سیاسی به دفاع نظری از مشروطیت برخاسته بود،^۱ در پی گسترش نفوذ انگلیس در جنوب ایران فرمان جهاد صادر کرد و با تشکیل و سازماندهی نیروهای مسلح مردمی همه جا

۱. رساله‌های ذیل از وی می باشد:

۱- *آیات الظالمین* ۲- *قانون مشروطه مشروعه* ۳- *رساله قانون در اتحاد دولت و ملت*، بنگرید به: [زرگری نژاد، ۱۳۷۴].

عرضه را بر انگلیسی‌ها تنگ می‌کرد و بر آنان می‌تاخت. مجتهد بزرگ و نامی ایران آیت الله مدرس که از مجلس دوم تا مجلس ششم (پس از کودتای رضاخان) حضوری مستمر و پرفروغ در مجلس و جامعه سیاسی ایرانی داشت در مسیر پرتلاطم سیاسی به دفاع از منافع ملی و حرکت براساس مقتضیات زمان و مکان ادامه داد و گاهی در کسوت «مدرسی» و همزمان در کانون مجلس و آنجا که نیاز به تشکیل دولت مهاجرت و حضور سمبلیک ایشان در آن دولت بود، خستگی‌ناپذیر به مبارزات ملی و آزادیبخش ادامه می‌داد و رنج فرسنگها پیاده‌روی و مرارتهای مهاجرت را در مسیر تهران، قم، اصفهان، همدان، کرمانشاه، استانبول برای سربلندی ایران تحمل می‌نمود.

همه این حوادث بر روح و جان حضرت امام که دوران بلوغ جسمانی و فکری را طی می‌نمود تأثیرات غیرقابل انکاری برجای گذاشت. حضرت امام که از خاندان روحانیت برآمده بود، طبیعتاً در پیوندی ناگسستنی با علمای داخل در نهضت، نظراً و عملاً در میدان حوادث قرار داشت. نظرات حضرت امام نسبت به حوادث و رویدادهای پیش آمده در طول دوران مشروطیت و پس از آنان حکایت از اشراف و ورود ایشان به عمق قضایا دارد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

حوادث و شرایط حاکم در خمین

۱- اجداد امام خمینی (ره)

جدّ اعلاّی امام (والد پدر بزرگ امام) دین علی شاه نام داشت. وی که از علمای نیشابور و در پی تبلیغ دین اسلام رهسپار مناطق هند و کشمیر گشته بود، به دنبال ناامنی منطقه و هجوم مخالفین به شهادت رسید [پسندیده ۱۳۸۴: ۸]. بدون شک شهادت ایشان که به عنوان خاطره‌ای برجسته از فعالیت‌های تبلیغی جدّ حضرت امام در بین خانواده و وابستگان طرح می‌شد اثرات چشمگیری در روح و روان امام و تکوین شخصیت ظلم‌ستیز او بر جای می‌گذاشت. بر طبق روایت آیت الله پسندیده، از چگونگی و حادثه شهادت جدّ ایشان اطلاعی در دست نیست. فرزند ایشان به نام سید احمد که برای فراگیری علوم دینی در نجف بسر می‌برد به دعوت یوسف خان از بزرگان و متمولین خمین، به آنجا مهاجرت کرد و پس از ازدواج با سکینه خانم، همشیره یوسف خان،

صاحب پسری به نام سید مصطفی^۱ و سه دختر به نامهای سلطان خانم و صاحبه خانم و آغا بانو گشت.

سیداحمد با توجه به شرایط ناامنی که در آن دوران، نقاط مختلف ایران را فراگرفته بود، عمارتی خریداری کرد که همچون دژ مستحکمی می‌توانست به عنوان ملجأ و پناهگاه مردم در قبال هجوم اشراار و مأموران حکومت به کار آید.^۲ سید احمد در شرایطی رحلت نمود که فرزند وی، سید مصطفی، حدوداً ۸ یا ۹ سال داشت. وی پس از سپری ساختن دوران تحصیل در ایران، به همراه همسر عازم نجف اشرف شد و تا سال ۱۳۱۲ ق. در آنجا به تحصیل مشغول شد و در همان سال به ایران بازگشت. سید مصطفی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بزرگ صاحب فتوای مشهور تحریم تنباکو در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به شمار می‌آید. بدین ترتیب آقا مصطفی به عنوان مجتهدی مسلم^۳ با کوله‌باری از تجربیات مبارزاتی برگرفته از مرجعیت شیعه به خمین بازگشت. مرحوم آقا مصطفی از همان ابتدای ورود در مقابل سه دسته از اشراار منطقه قرار گرفت: یک دسته به سردستگی حشمت‌الدوله که در رأس مقامات بود و سوار و جمعیت و نفوذ زیادی در منطقه داشت. منزل وی در حشمتیه قرار داشت که هم اکنون خرابه‌های قلعه و روستای آن پابرجاست. دسته دیگر خوانین قلعه به سردستگی علی قلی خان بودند و دسته دیگر را نیز خوانین دالایی تشکیل داده بودند [پسندیده ۱۳۸۴: ۱۶-۱۵].

آقا مصطفی از همان ابتدا به عنوان روحانی مجتهد و سادات جلیله مورد توجه مردم و مستضعفین منطقه قرار گرفت و در مقابل خوانین ایستادگی و مقاومت کرد و حتی زمانی هم توسط حشمت‌الدوله دستگیر شد و مدتی نیز در قلعه وی بازداشت شد [پسندیده ۱۳۸۴: ۱۶-۱۵]. در آن ایام به لحاظ شرایط ناامنی، عموم مردم مسلح بودند و بر اثر ضعف و ناتوانی حکومت اجباراً مسلح شده و در برابر متجاوزین از خود دفاع می‌کردند. در این اوضاع بدیهی است که نقش مجتهدینی همچون والد حضرت امام، به عنوان تکیه‌گاه مردم، اهمیت بسزایی داشته است. خانه آقا سید مصطفی، همانطور که گذشت، خود دژ محکمی بود که بارها و بارها صحنه کارزارهای سخت

۱. آقا مصطفی در اول طلوع ۲۹ رجب سال ۱۲۷۸ ق. چشم به جهان گشود.

۲. این عمارت در سال ۱۲۵۵ ق. خریداری شد. مساحت آن نزدیک به ۶۰۰۰ متر مربع بود [پسندیده ۱۳۸۴: ۱۱].

۳. در قواله‌جات باقیمانده از آن دوران به عباراتی همچون «فخر مجتهدین» زیاد اشاره شده است بنگرید به: [پسندیده ۱۳۸۴: ۱۵].

مسلحانه قرار می‌گرفت و برج و باروی آن که هم اکنون نیز با همان صلابت پابرجاست، سنگرگاه آقا مصطفی و یارانش بود.

شهر خمین در آن تاریخ، به طور مکرر، مورد هجوم طوایف یاغی همچون سواران رجبعلی و طوایف لر و زلقی (زلکی) قرار می‌گرفت. امام در دوران طفولیت خود بارها و بارها شاهد تهاجمات و غارت تأسف بار اموال مردم و کشتار آنان بوده است. سرانجام سید مصطفی در ۴۲ سالگی در پس ستمگریهای مکرر خوانین و در پی شکایت دو تن از آنان، به نامهای جعفرقلی خان و میرزا قلی سلطان، به همراه چند نفر محافظ مسلح عازم اراک شد تا موضوع را با والی منطقه در میان گذارد، اما در میان راه توسط آن دو نفر به طرز ناجوانمردانه‌ای ترور شد و به شهادت رسید. شهادت وی در زمانی رخ داد که امام به عنوان کوچکترین فرزند پدر کمتر از پنج ماه داشت.^۱ شهادت پدر آن‌چنان در روح و روان امام تأثیر گذارد که بعدها با تولد اولین فرزند ذکور خود، به احترام والد شهید، نام مصطفی را بر او گذارد، و حتی در عصری که گرفتن شناسنامه اجباری بود، بازهم امام برای زنده نگه داشتن نام پدر و تجلیل از مقام وی شهرت «مصطفوی» را برای خود برگزید.^۲

بنابراین یقیناً می‌توان ادعا کرد که زندگانی سراسر مجاهدت اجداد امام و شهادت دو تن از آنان (سید دین علی شاه و سید مصطفی) و حوادث دوران تولد و نوجوانی ایشان در تکوین شخصیت سیاسی - اجتماعی امام نقش بسزایی داشته است.

پس از شهادت پدر، والده و عمه امام - که هر دو از زنان شجاع و جسور آن دوران بودند - تربیت امام را بر عهده گرفتند. آن دو تن در آن شرایط نا امنی و بی‌عدالتی موضوع قصاص قاتلین سید مصطفی را با کوششی وصف ناشدنی پی گرفتند. به نحوی که به روایت فرزند دیگر آن شهید - که خود شاهدی بر پیگیری قصاص قاتلین بوده است - آن دو تن دو سال از پای نشستند و مسأله را در تهران پیگیری کردند تا اینکه قاتلین در میدان بهارستان به چوبه دار سپرده شدند.

۱. بر طبق نقل مکتوب امام، ایشان در ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ ق. مطابق با ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ ش. متولد گشته‌اند [حضور ۱۳۷۰: شماره ۱: ۵].

۲. صدور شناسنامه حسب مندرجات شناسنامه در سال ۱۳۰۴ ش. انجام گرفته است [حضور ۱۳۷۰: شماره ۱: ۵].

صدر اعظم وقت در آن زمان عین الدوله بود. ایشان از رجال مستبد زمان خود به حساب می‌آمد و کوشش فراوانی در جهت سرکوب آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان بکار می‌بست. با وجود این، زمانی که در برابر اصرار آن دو زن و خصوصاً فرزند ده ساله سید مصطفای شهید (آیت‌الله پسندیده) قرار گرفته بود، علی‌رغم میل خود که بنای آزادی‌قاتلین را در سر داشت، سرانجام با حمایت سایر علمای نجف و تهران خصوصاً امام جمعه تهران که از منسوبین شاه بود و حکم به قصاص قاتل داده بود، تسلیم گشت و در غیاب صدر اعظم که به سفر فرنگ رفته بود و با دستور جانشین وی (مشیر السلطنه) حکم قصاص در سال ۱۳۲۳ ق. برابر با چهار ربیع‌الاول به اجرا درآمد. شجاعت بی‌مثال والده و مربی امام در آن دورانی که زنان، پرده‌نشین و خانه‌نشین بودند حکایت از روح بلند آن زن عفیفه و فاضله داشت. شهادت پدر حضرت امام در عصر بی‌عدالتی و خان‌سالاری و ظالم محوری، بعدها چنان در تار و پود فکری امام رسوخ و تجلی یافته بود که دفاع همه جانبه وی از مستضعفین و مردم مظلوم به عنوان یکی از اصول خدشه‌ناپذیر مبارزاتی و مبنای فکری و فقهی وی ملحوظ گردید.

هرج و مرج، ظلم و اجحاف از شاخصهای اصلی حکومتگران آن دوران بود، به نحوی که دولت مرکزی و حکام و قدرتمندان محلی غالباً دست در دست یکدیگر مردم را به زجر و سختی می‌کشاندند. رفتار آنان به عنوان خاطرات تلخ آن دوران همواره ذهن امام را به خود مشغول می‌داشت. بی‌اعتباری و نامشروع بودن حکومت و عوامل منطقه‌ای آنان از همان دوران کودکی روح‌الله مورد توجه ایشان بود:

در وقتی که من بچه بودم، در خمین یک حکومتی بود که این یکی از خوانین آن اطراف را گرفته بود و حبس کرده بود، بعد از همان خوانین، چند نفری با تفنگ آمدند و حکومت را گرفتند و بردند و مردم هیچ عکس‌العملی نشان ندادند بلکه خوشحالی هم می‌کردند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۹: ۱۱۷].

از ظلم و ستم خوانین و حکام محلی، خاطرات فراوانی بجا مانده است. آیت‌الله پسندیده برادر بزرگتر حضرت امام خمینی (س) که بیش از یک قرن زندگی کرد، در کتاب خاطرات خود به گوشه‌هایی از ستم خوانین محلی، از جمله امیر مفخم بختیاری، اشاره کرده است:

...حسن عبدالوند یکی از کدخدازاده‌های معروف و قوم [و خویش] مرتضی قلی خان صمصام بختیاری بود و دستور می‌دهد [امیر مفخم] دماغش را

ببرند. سلمانی را خبر می‌کنند سلمانی می‌آید امیر مفخم می‌گفت: نفست هالورا (دماغ خان را) ببر، سلمانی بیچاره می‌لرزد و تیغ از دستش می‌افتد خود امیر تیغ را می‌گیرد آن زندانی التماس می‌کند که گوشم را ببرید می‌گوید گوشت را زیر کلاه پنهان می‌کنی و خودش با دست خودش دماغ او را برید و یکی از منشیهای محتشم به نام میرزا ابوالقاسم خان شعری می‌گوید:

صبا بگو به امیر مفخم ای درویش

دماغ کس نبریده به هیچ مذهب و کیش

[بسنیده ۱۳۸۴: ۲۶]

در آن ایام والیان (استانداران) بر اساس کارآمدی نسبت به دریافت مالیات و درآمد از حوزه مأموریت انتخاب می‌شدند و در واقع صدراعظم انتخاب والی را به قدرت او در کسب درآمد بیشتر از منطقه و ارسال آن به تهران منوط می‌ساخت. به این ترتیب، والیان برای اثبات کارآمدی و استمرار قدرت در منطقه به ظلم و ستم مضاعف دست می‌زدند تا هم مرکز دارالخلافه را راضی نگه دارند و هم بر ثروت حشمت خود در منطقه بیفزایند:

این را یادم هست... اگر یک کسی را استاندار آذربایجان - مثلاً می‌کردند، اجاره می‌دادند به آنها، یعنی این آدم باید مثلاً پنجاه هزار تومان یا ده هزار تومان آن وقت بدهد به این کسی که باید این را سر آن کار [بگذارد] نخست وزیرش کند، یا صدراعظمش، باید این قدر بدهد که برود استاندار آذربایجان بشود. این آنجا که می‌رفت چون اجیر است و این قدر گرفته باید دو مقابل، آنجا بگیرد یا بیشتر تا اینکه خوب، هم مال الاجاره را بدهد، و هم نفع ببرد. وضع این طور بود که اجاره‌بندی بود، آذربایجان چون بزرگتر بود زیادتر، همدان چون کوچکتر بود کمتر، اما همه روی یک اجاره‌بندی خاصی بود که روی این اجاره‌بندی استاندار تعیین می‌شد یا فرض کنید که فرماندار تعیین می‌شد. [تبیان (تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی) ۱۳۷۸: ۳۵؛ صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۹: ۲۱۸].

ستم بارگی رژیمهای قاجار و پهلوی همواره مورد نظر و توجه امام بود. ایشان که از نزدیک شاهد آن همه فجایع فراموش نشدنی بودند در آرزوی روزی بسر می‌بردند که جامعه ایرانی از ظلم و ستم و اجحافات حکومت عاری باشد. ایشان در این رابطه اشاره دارند:

ما که رژیمهای سابق را دیدیم و من که از زمان قدرت قاجاریه و بعد هم قدرت رضاخان و اذنباش و اولادش مشاهد این کشور بودم و دیدم که یک حکومت جزء در یک بلد کوچک با مردم چه می کرده است. دست مردم به یک حکومتی که مال یک ده بود یا یک قصبه بود نمی رسید، مردم از دور حشمت او را می دیدند، آنها وقتی که بیرون می آمدند به مردم کار نداشتند، اتکال به سرنیزه بود [تبیان (تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی) ۱۳۷۸، دفتر بیستم: ۳۹؛ صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۹: ۴۸۰].

همچنین در آن ایام، علاوه بر حکام محلی، یاغیان و گردنکشان محلی نیز دائماً در حال غارتگری و تاخت و تاز به شهر و روستاها، مناطق را کاملاً ناامن ساخته بودند به طوری که مردم هیچ پناهگاهی جزء خانه و بیوت علمای نافذ نداشتند و از همین رو خانه اجدادی امام، همچون دژهای مستحکم در مقابل هجوم اشرار، ایستادگی و مقاومت می نمود. در این رابطه امام که در آن زمان ۱۴-۱۵ سالگی را طی می کرد تاب تحمل این همه ستم و ناروایی را نداشت و خود در صف مدافعین مردم، مسلح و تفنگ به دست، ایستادگی می کرد:

... از زمان احمد شاه یادم هست، که ما مبتلا بودیم به دزدیها، مبتلا بودیم به این اشخاصی که می آمدند مثل رجبعلی^۱ و مثل آن نایب حسین کاشی^۲ و مثل آن میرزا^۳... و اینها که شما حالا اسمهایشان را هم نشنیدید، می آمدند غارت می کردند، دهاتی که ما در آن بودیم غارت می کردند. اصل حکومت در کاشان نمی توانست کاری بکند، همه اش این غارتگرها بودند. غارتگرها آنجا غارت می کردند، همه کارها را انجام می دادند [تبیان (تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۰؛ صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۰: ۴۳۰].

در بدو پیروزی انقلاب و به موازات اوج گرفتن تهدیدات علیه کشور و رهبری نظام و به منظور ایجاد ترس و خوف در میان مردم و مدافعین انقلاب، امام به حقایقی دیگر از دوران

۱ و ۲ و ۳. در مورد شرارتهای رجبعلی، نایب حسین خان، میرزا علی نقلی و زلفی ها بنگرید به: [آیت ۱۳۸۰: ۱۷۱ به بعد؛ مرادی نیا ۱۳۸۰].

نوجوانی خود اشاره کرده و موضوع تهدید خارجی را با تکیه بر سوابق مبارزاتی و ظلم‌ستیزی خود به هیچ می‌انگارند:

کی را می‌ترسانند؟ من از بچگی در جنگ بودم، تا حالا نگفتم، ما مورد هجوم زلّقی‌ها بودیم، مورد هجوم رجعلی‌ها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریباً اوایل شاید بلوغم بود، بچه بودم، دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل ما و اینها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند آنجا می‌رفتیم سنگرها را سرکشی می‌کردیم. اینها از چی ما را می‌ترسانند [تبیان (تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی): ۱۳۷۸: ۴۰؛ صحیفه ۱۳۷۸ ج ۱۱: ۱۲].

همانطور که گذشت یقیناً هرج و مرج و ناامنی و ستم بارگی صاحبان قدرت در دوران طفولیت و نوجوانی امام آنچنان تار و پود ذهن و روح و قلب وی را متأثر ساخته بود که بی‌تردید نوع کنش و واکنشی که در امام ایجاد کرده بود تأثیر زیادی در اندیشه و رفتار سیاسی امام باقی گذاشت. این تأثیر در ادوار بعدی حیات امام به شکلی دیگر تکامل و تداوم یافت.

۲- جنگ جهانی اول و رویکرد امام

در اوایل ماه اوت ۱۹۱۴ / رمضان ۱۳۳۲ جنگ جهانی اول آغاز گردید. کشورهای آلمان، اتریش، روسیه، فرانسه و انگلستان در جنگ وارد شدند. متعاقباً دولتهای ژاپن و ایتالیا و عثمانی به طرفین جنگ پیوستند و بدین ترتیب جنگ جهانی اول با ابعاد وسیع و آثار مخرب خود در عالم ظاهر گشت. به رغم بی‌طرفی دولت ایران، طرفین جنگ با نادیده گرفتن این امر به طرز بی‌سابقه‌ای حضور نظامی خود را در ایران گسترش دادند. طبق گزارش وزیر مختار انگلیس در تهران، روس‌ها قبل از جنگ در ایران پنج هزار سرباز در شهرهای تبریز، ارومیه، و اردبیل مستقر کرده بودند و بعد از اعلام بی‌طرفی ایران، تعداد سربازهای روس به ده هزار نفر افزایش یافت [ذوقی ۱۳۶۸: ۱۴۰].

به دنبال روس‌ها، انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها و آلمان‌ها نیز به بهانه‌های مختلف وارد بخشهای وسیعی از خاک ایران شدند و عملاً دامنه آتش جنگ به خاک ایران کشیده شد. عبدالله مستوفی، استاندار وقت آذربایجان، در کتاب خاطرات خود به ویرانیهای حاصل از جنگ و آثار زیانبار آن در غرب ایران اشاره دارد:

در نتیجه ورود ترکها به جنگ و مقابله با نیروهای روس و انگلیس در غرب ایران، خرابی زیادی به کشور ما وارد شد و جمعی از مردمان آرام صلحجوی ایران زیر دست و پا رفتند و دهات زیادی ویران شد که الان هم خرابه‌های آنها حی و حاضر است. من خود در ایامی که در آذربایجان استاندار بودم، عده زیادی از این خرابه‌ها را به چشم خود دیده‌ام و تمام این فسادها و خانه خرابیها از وجود قشون دولتین در خاک ایران بود [مستوفی ۱۳۷۱ ج ۳: ۱۴۵].

منطقه کمره، زادگاه امام خمینی، از آتش جنگ جهانی اول بی‌نصیب نماند. در حالی که امام خمینی سنین نوجوانی (۱۳ سالگی) را سپری می‌ساخت، قوای روس با عبور از مرزهای شمالی کشور وارد مناطق مرکزی شدند تا با پیوستن به نیروهای انگلیسی، از نفوذ و پیشروی آلمان‌ها و جاسوسان آنان در مناطق مرکزی کشور جلوگیری نمایند. در این مرحله خمین به عنوان گذرگاه و محل تلاقی دستجات مختلف نظامی، اعم از داخلی و خارجی، تبدیل شد. در همین هنگام کمیته دفاع ملی متشکل از مسئولان و نیروهای سیاسی مخالف روس و انگلیس در تهران تشکیل شد و روس‌ها، بر اثر فشار بتدریج محل استقرار خود را در قم و ساوه و اراک انتقال دادند. بر طبق اسناد موجود، شاخه‌ای از این کمیته به فرماندهی نصرالله سردار حشمت در خمین تشکیل و چیزی نگذشت فوج کمره به استعداد ۴۰۰ نفر در نزدیکی ساوه با قوای روس به نبرد پرداختند [مرادی‌نیا ۱۳۸۰: ۹۳]. اعضای کمیته ملی در پی مهاجرت خود از تهران به کرمانشاه و پیوستن به اردوی (آلمان - عثمانی) از خمین عبور کرده و حتی مدتی را در این شهر اقامت داشتند. در میان اعضای کمیته افراد برجسته‌ای از سیاستمداران ایران همچون مدرس حضور داشتند [شیبانی ۱۳۷۸: ۳۴]. بر طبق خاطرات عبدالحسین شیبانی - معروف به وحیدالملک از سران حزب دمکرات - در بین مهاجرین، ۱۲ نفر از نمایندگان مجلس و یک عده مجاهد و چند نفر ژاندارم حضور داشتند. شخصیت برجسته دیگری که حضورش در آن جمع بسیار مؤثر و راهگشا بود، سید محمد کمره‌ای، شوهر دختر عمه امام، بود. وی از شخصیت‌های با نفوذ تهران و از اعضای برجسته حزب دمکرات و واسطه اخبار و تحلیل‌هایی بود که از تهران به خمین ارسال می‌شد و نقش مهمی در ارتقای آگاهی و دانسته‌های بیت (شهید مصطفی) پدر امام داشته است [ر.ک. به: پسندیده ۱۳۸۴؛ کمره‌ای ۱۳۸۲].

از کارهای برجسته و ماندگار سید محمد کمره‌ای، گرفتن حکم قصاص قاتلان سید مصطفی، پدر امام، از مظفر الدین شاه قاجار است. وی در تاریخ چهارم ربیع الاول ۱۳۲۳ اهالی پایتخت را برای تماشای اجرای حکم اعدام به میدان توپخانه فراخواند.

در آثار بجا مانده از انقلاب مشروطیت ایران، نام سید محمد کمره‌ای در کنار فعالان و بازیگران آن انقلاب دیده می‌شود. بزرگانی همچون سید جمال‌الدین واعظ، ملک‌المتکلمین، جهانگیرخان صور اسرافیل، سلیمان میرزا اسکندری، سید محمد رضا مساوات و علی اکبر دهخدا [رضا زاده ملک ۱۳۵۲: ۴۳]. آنچه که از خاطرات وی به دست می‌آید علی‌رغم نفوذ گسترده وی در حاکمیت و احزاب و نیروهای سیاسی، هیچ‌گاه مناصب دولتی را نپذیرفت و به گفته خودش از کیسه بیت‌المال ارتزاق نکرد. کمره‌ای در سالهای روی کار آمدن رضاخان کماکان مشی مستقل خود را داشت و حتی در مقاطعی در برابر تعرضات رضاخان به «ارباب عمایم» دست به مقاومت زد. به گفته آقای پسندیده:

وقتی در سال ۱۳۰۸ ش. از او خواستند تا از کسوت روحانیت به درآید و عبا و عمامه را کنار نهد زیر بار نرفت و گفت: تغییر لباس نمی‌دهم، گفتند ما لباس را می‌کنیم، گفت قدرتش را ندارید. گفتند ما قدرت داریم، گفت من از منزل بیرون نمی‌آیم تا بمیرم [پسندیده ۱۳۸۴: ۷۵].

حضور سید محمد کمره‌ای در تهران و ارتباط وثیق و گسترده وی با رجال دولتی، ملی و انقلابی و کسب اطلاعات و اخبار توسط وی، موجب شده بود که در آن ایام به واسطه ارتباط وی با سید مرتضی (برادر بزرگ امام) و بعدها با امام، آنان را در جریان آخرین اخبار و تحولات سیاسی کشور قرار دهد و بدین ترتیب امام در دوران جوانی در معرض آخرین اخبار و رویدادهای سیاسی ایران قرار گرفت.

براساس مندرجات دفتر خاطرات سید محمد کمره‌ای، وی در فاصله زمانی ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۵ تا ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۷ تعداد ۱۹ فقره نامه به کمره و برای آقا مرتضی فرستاده است. در همان زمان با بستگان و نزدیکان امام به شرح ذیل مکاتبه داشته است: ۱ مورد با آقا نورالله (برادر امام)؛ ۱۰ مورد با آخوند ملا محمد جواد (عموی مادر امام و شوهر عمه امام)؛ ۱۳ مورد با حاج میرزا رضا (شوهر خواهر امام خمینی)؛ ۱ مورد با حاجی آقا صدرا (پسر عمه امام)؛ ۱ مورد با آمیرزا عبدالحمد معروف به امام جمعه (پسر عمه امام)؛ ۴ مورد با میرزا عبدالحسین احمدی (دایی امام)؛ ۱

مورد با میرزا محمد مهدی احمدی (دایی امام) [مرادی نیا ۱۳۸۰: ۱۶۹۶-۱۶۹۰]. در قضایای جنگ جهانی اول و تهاجم ارتش روس به پایتخت، سید محمد در پی کمک به مهاجرت ملیون در تاریخ ششم محرم ۱۳۳۴ تهران را به قصد خمین ترک کرد و به مدت سه ماه در خمین اقامت داشت. بنابر خاطرات شیانی، امکانات اقامتی مهاجرین در خمین را سید محمد کمره‌ای فراهم کرده بود [مرادی نیا ۱۳۸۰: ۹۸].

حضور سه ماهه وی در خمین موجب شد که بستگان وی (امام و...) از نزدیک با او دیدار داشته و از مسائل مهم مملکتی و جنگ عالم گیر مطلع شوند. ارتباط وی با فرزندان شهید مصطفی بعدها نیز ادامه یافت. سالها بعد هنگامی که سید مرتضی، برادر امام، یک جنبش اعتراضی ضد حاکم خمین را رهبری می کرد، سید محمد در تهران اعتراض اهالی خمین را به گوش رئیس الوزرا و وزیر داخله رساند و حتی موضوع را به روزنامه‌ها کشاند و موفق شد حکمی را به نفع سید مرتضی و علیه ژاندارمهای خمین بگیرد [مرادی نیا در حال نشر: ۲۳۳].

روس‌ها در پی تعقیب ملیون مهاجر و تنگ کردن حلقه محاصره جاسوسان آلمانی و جلوگیری از پیوستن دولت مهاجرت به آلمانها در همان سال (۱۳۳۶ق. / ۱۲۹۴ش.) وارد منطقه سلطان آباد و خمین شدند. آنان در کنار امامزاده ابوطالب چادر زدند و به روایتی ۷ یا ۸ روز در آن منطقه باقی ماندند. امام خمینی^(ره) بعد از انقلاب در گفتاری کوتاه گوشه‌ای از حضور اجانب در خاک ایران را برملا ساخته و مشاهدات خود را از حضور روس‌ها در خمین بیان داشتند:

من هر دو جنگ بین‌المللی را یادم هست، و گمان ندارم هیچ کدام از شما جنگ بین‌المللی اول را یادش باشد. ما در جنگ بین‌المللی هم مشاهده می کردیم، من کوچک بودم لکن مدرسه می رفتم، و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم؛ در خمین، من آنجا آنها را می دیدم، و مورد ناخت و تاز ما واقع شدیم [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۲: ۳۷۴].

در حالی که امام سنین نوجوانی (۱۳ سالگی) را در آن ایام طی می کرد عملاً در معرض مهمترین حوادث جهان اسلام و ایران قرار گرفته بود. از ویژگیهای بارز و برجسته اندیشه سیاسی امام، دشمن شناسی اوست. وی همواره در طول نهضت و درگذرگاههای حساس تاریخ انقلاب، در کنار توجه دادن مردم به استبداد و خفقان حاکمیتها، نگاه خود را به موضوع دشمنان اسلام و مسلمین و به طور کلی ملت‌های ضعیف جهان، معطوف می ساخت. این ویژگی از همان دوران

کودکی و نوجوانی و بر اثر تعاملات و مشاهدات وسیع امام با محیط اجتماعی و مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی مردم ایران به دست آمده بود.

۳- کودتای سوم اسفند

سال پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ رخ داد. در ابتدا، عامل اصلی سید ضیاء الدین طباطبایی روزنامه نگار مشهور آن زمان و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ معرفی گردید. چیزی نگذشت که با صدور اطلاعیه‌های نظامی و با امضای (رضا) همگان متوجه شخص اول کودتا، یعنی رضاخان میرپنج، شدند. وی پس از سقوط حکومت روس‌های تزاری و پیروزی بلشویک‌ها، با کمک انگلیسی‌ها فرماندهی بریگاد قزاقخانه تنها نیروی منسجم نظامی در ایران را بدست گرفته بود. موقعیت سیاسی - اجتماعی ایران در آستانه کودتا به شکلی بود که وقوع کودتا را سهل و آسان ساخت.

ناکامیهای پی در پی در امور سیاسی، دولتهای پس از مشروطیت را وادار به کناره‌گیری و سقوط می‌کرد. دخالت‌های مکرر خارجی به ویژه روس و انگلیس در امور داخلی ایران، جنگ جهانی اول و حضور گسترده اجنبی در خاک ایران، ضعف و بی‌ثباتی حکومت مرکزی، فقر و گرسنگی و شیوع امراض مسری و از همه مهمتر ناامنی در سراسر ایران، مردم را از آینده بهتر ناامید و پریشان ساخت از آن سو، نخبگان روحانی و روشنفکران مستقل نیز بر اثر حوادث پیش آمده، از امکان ساختن ایران و راه‌اندازی آن در مسیر رشد و تعالی یکسره ناامید شده و به مرور خود را از فعالیت‌های سیاسی دور ساختند. اعدام شیخ فضل الله و ترور سید عبدالله بهبهانی و انزوای سید محمد طباطبایی، از رهبران مشروطیت، دلالت بر یک بحران فکری و سیاسی در ایران داشت. از همه مهمتر حوادث سیاسی پس از مشروطیت موجبات کناره‌گیری روحانیت و عدم استمرار مبارزات آنان را فراهم ساخت. مبارزاتی که با شور و هیجان فراوانی از ابتدای دولت قاجار تعقیب می‌شد. از سوی دیگر، در مرزهای شمالی ایران دولت جدید شوروی با مرام کمونیستی حاکم شد. این تحول بر شدت نگرانی مسلمانان خصوصاً علمای آنان می‌افزود.

انگلیس‌ها که حساسیتهای مسلمانان را نسبت به ارزشهای دینی می‌دانستند، از این فرصت استفاده کرده و رضاخان را با شعار مبارزه با فساد، فقر و ناامنی بر سر کار آوردند.

به دلایل فوق، هنگام وقوع کودتا، از سوی علما و نخبگان مقاومتی صورت نگرفت و همگان در انتظار نتایج باقی ماندند. در همان ایام که رضاخان به شدت تظاهر به حمایت از دین می‌کرد و در اولین فرمان کودتا، بسته شدن مراکز فساد و فحشا و شراب فروشها را وعده می‌داد و خود را حامی دین و مطیع علما معرفی می‌نمود، مدرس استثناء بود. وی در نطقی تاریخی مخالفت خود را با کودتا به عنوان جریان خلاف قانون اساسی و «قرآن» ابراز نمود [ترکمان ۱۳۷۲: ۲-۱۹۱].

امام خمینی در هنگام وقوع کودتا ۲۰ ساله بود و درک عمیقی نسبت به حوادث و رویدادهای ایران از خود نشان می‌داد. ایشان در ارتباط با تنها ماندن مدرس در مبارزه با رضاخان تلویحاً به شجاعت کسانی پرداخت که مدرس را تنها گذاشته بودند:

باز در همان زمان یکی از اشتباهات این بود که مردم، یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند، پشتیبانی از «مدرس» نکردند. مدرس تنها مرد بزرگی بود که با او مقابله کرد و ایستاد و مخالفت کرد... و در آن وقت، باز یک جناحهایی می‌توانستند که پشت سر مدرس را بگیرند و پشتیبانی کنند و اگر پشتیبانی کرده بودند، مدرس مردی بود که با منطق قوی و اطلاعات خوب و شجاعت و همه اینها موصوف بود و ممکن بود که در همان وقت شراین خانواده کنده بشود و نشد [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۴: ۳۶۹].

مقارن کودتای رضاخان، حوزه علمیه قم توسط شیخ عبدالکریم حائری تأسیس گردید (۱۳۰۰ ش). نامبرده از اساتید اصلی امام به شمار می‌آمد و امام در گفتارهای متعدد از ایشان به احترام و تجلیل یاد کرده‌اند. همزمان حادثه دیگری در عراق اتفاق افتاد که به عنوان «ثورة العشرین»، انقلاب ۱۹۲۰، معروف شد. در آن حادثه شیعیان عراق با فتوای محمد تقی شیرازی معروف به میرزای دوم علیه حاکم انگلیسی در بغداد و عتبات عالیات شوریدند و شماری از علما توسط آنان دستگیر و به ایران تبعید گردیدند. از جمله آنها می‌توان به افراد ذیل اشاره نمود: ۱- سید ابوالحسن اصفهانی؛ ۲- میرزا حسین نائینی؛ ۳- سید محمد صدر؛ ۴- سید هبة الدین شهرستانی؛ ۵- شیخ مهدی خالصی؛ ۶- سید ابوالقاسم کاشانی؛ ۷- سید محمد تقی خوانساری [رجبی ۱۳۷۷: ۶-۱۲۵].

آیت الله کاشانی در جریان مبارزات عراق نقش بارز و مؤثری ایفا کرده بود و پدر ایشان سید مصطفی کاشانی در جریان جنگ جهانی اول به شهادت رسیده بود. وی پس از اقامتی کوتاه در قم عازم تهران شد و بقیه عمر مبارزاتی خود را در تهران گذراند. آیت الله سید محمد تقی خوانساری

به زهد و علم شهرت داشت و امام از همان ابتدا رابطه نزدیکی با او برقرار کرد. امام گذشته از روابط شاگرد و استادی، به جهت افکار انقلابی و مبارزاتی خوانساری به وی علاقه شدید داشت و تا هنگام وفات وی (۱۳۲۹ ش.) در نماز جماعت مدرسه فیضیه به وی اقتدا می نمود و پس از ارتحال او، امام نماز را به کس دیگری اقتدا نکرد [مجله یاد سال اول ش ۴: ۴۷].

نفوذ و اقتدار علمای تبعیدی و شخص مؤسس حوزه در آن ایام محل توجه حکومت و شخص رضاخان بود به طوری که در ماجرای جمهوری خواهی رضاخان و پس از مقاومت مدرس و افشاگری مستمر وی، سرانجام رضاخان لغو تظاهرات و پی گیری جمهوری خواهی را پس از دیدار با علمای قم و به استناد مخالفت آنان اعلام کرد.

شهر مذهبی قم، در اوایل کودتا محل رفت و آمد سیاسیون حکومتی و محل تجمع علمای مبارز عراق بود و براساس سیاستهای طراحی شده رضاخان مبنی بر جلب حمایت علمای قم، وی شخصاً سه بار به قم مسافرت کرد. احمدشاه نیز بر اثر ترس از رضاخان و تصرف حکومت توسط وی، رهسپار قم شد و شخصاً با علما مذاکره کرد. این آمد و شدها در مجموع برای طلبه جوان و کنجکاو چون امام که از دوران نوجوانی به مسائل سیاسی و اجتماعی حساس بودند قابل توجه بود و بر حجم اطلاعات و شناخت وی از حوادث و وقایع جهان اسلام و ایران می افزود. علمای تبعیدی عموماً در کنار حلقات درس خود، به وقایعی که پیرامون آنها توسط استعمار بوجود آمده بود اشاره داشتند:

این علمای عراق را که تبعید کردند به ایران، برای مخالفتی بود که می کردند با دستگاهها. مرحوم آسید ابوالحسن و مرحوم آقای نائینی و مرحوم شهرستانی و مرحوم خالصی، اینها را که تبعید کردند از عراق به ایران، برای این بود که اینها بر خلاف اینها صحبت می کردند، خلاف این دستگاهها حرف می زدند... خودمان دیگر اینها را شاهدیم [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۳: ۲۴۳].

۴- امام و مدرس

گفتار و منش سیاسی امام به میزان زیادی تحت تأثیر رفتار و سخنان مدرس است. در بین شخصیتهای مؤثر سیاسی در یک صد سال اخیر، امام بیشترین سخنان و توجه خود را به مدرس معطوف ساخته است. امام مدرس را یک الگوی تمام عیار و اندیشمندی از اسلام سیاسی

می دانست. شجاعت، صراحت لهجه، صداقت، پاکدامنی، زهد و از همه مهمتر هوشمندی مدرس در مسائل سیاسی مورد تأیید دوستان و حتی دشمنان مدرس بود. همانطور که در صفحات قبل گذشت امام مدرس را در مبارزات سیاسی علیه رضاخان تنها می دید و به نظر می رسد که در آن گفتار انتقاد خود را متوجه شیخ عبدالکریم حائری و علمای مؤثر در حوزه کرده باشد. میزان علاقه و توجه امام به مدرس به حدی بود که علیرغم اینکه طلاب از دخالت در سیاست پرهیز داده شده بودند مشتاقانه به تهران می آمد و در مجلس شورای ملی حاضر می شد و از نزدیک به سخنان مدرس گوش فرا می داد و پس از آن در مدرسه سپهسالار و در درس مدرس حضور می یافت و آنگاه تا منزل مدرس او را بدرقه می کرد:

یک انسان بود، وضع زندگیش آن بود که شما شنیدید و من دیدم... منزلش یک منزل محقر از حیث ساختمان... و زندگی یک زندگی مادون عادی که در آن وقت لباس کرباس ایشان زیانزد بود. کرباسی که باید از خود ایران باشد می پوشید [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۴۱۸-۴۱۷].

در جریان شعار جمهوری خواهی رضاخان و مقاومت و مبارزه مدرس با وی، امام نکته باریک و متفاوتی را نسبت به نظر مدرس مطرح کرد. در این اظهارنظر امام با رویکرد مدرس نسبت به موضوع جمهوری خواهی رضاخان موافق نبود. ایشان با اشاره به آن حادثه می گویند: «مدرس نگذاشت درست بکنند. ولو برخلاف مصالح شد، و اگر شده بود بهتر بود.» [ر.ک. صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۹: ۲۰۲].

امام با شناختی که از ماهیت حکومت رضاخان داشت می دانست که در صورت تحقق جمهوری رضاخان، او می بایستی به لوازم جمهوری - از جمله تکیه بر آراء عمومی - ملتزم باشد. اما از آنجا که رضاخان هرگز تن به این ملزومات نمی داد و تنها به دنبال جمهوری مادام العمر بود، لذا زودتر افشا و رسوا می گردید و شرایط وقوع یک انقلاب اجتماعی سریع تر فراهم می شد. به هر شکل تنها نقطه ای که امام مشی مدرس را نپسندیده است، شیوه مبارزه مدرس در قضیه جمهوری خواهی است.

روح قوی و بلند مدرس برای امام چشمگیر و همواره مثال زدنی بود. امام که از نزدیک شاهد سلوک و رفتار مدرس بود می گوید:

... زمان رضا شاه غیر از زمان محمدرضا شاه بود. آن وقت یک قلدری بود که شاید تاریخ ما کم مطلع بود، در مقابل او همچو ایستاد، در مجلس، در

خارج که یک وقت گفته بود: سید چه از جان من می‌خواهی؟ گفته بود که می‌خواهم که تو نباشی، می‌خواهم تو نباشی! این آدم که - من درس ایشان یک روز رفتم - می‌آمد در مدرسه سپهسالار - که مدرسه شهید مطهری است حالا - درس می‌گفت - من یک روز رفتم درس ایشان - مثل اینکه هیچ کاری ندارد، فقط طلبه‌ای است دارد درس می‌دهد؛ این طور قدرت روحی داشت. در صورتی که آن وقت در کوران آن مسائل سیاسی بود که باید حالا بروند مجلس و آن بساط را درست کند. از آنجا - پیش ما - رفت مجلس. آن وقت هم که می‌رفت مجلس، یک نفری بود که همه از او حساب می‌بردند. من مجلس آن وقت را هم دیده‌ام. کأنه مجلس منتظر بود که مدرس بیاید؛ با اینکه با او بد بودند، ولی مجلس کأنه احساس نقص می‌کرد وقتی مدرس نبود. وقتی مدرس می‌آمد، مثل اینکه یک چیز تازه‌ای واقع شده. این برای چه بود؟ برای اینکه یک آدمی بود که به مقام اعتنا می‌کرد و نه به دارایی و امثال ذلک... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۶: ۴۵۲ - ۴۵۱].

۵- قیامهای علمای ایران در دوره رضاخان

پس از تاجگذاری رضاخان و جابه جایی قدرت از قاجار به پهلوی، همزمان سیاستهای رضاشاه بویژه در حوزه فرهنگ و مذهب نیز جابه جا گردید. رضاخان که از کودتا تا سلطنت (۱۲۹۹- ۱۳۰۴ ش.) همواره خود را حامی دین و مطیع علما نشان می‌داد با در دست گرفتن قدرت و تسلط کامل بر کشور، بتدریج سیاستهای خود را تغییر داد به طوری که دیری نگذشت که علما و مردم مذهبی ایران پی به غفلت تاریخی خود برده و از آن تاریخ تا سقوط پهلوی اول (۱۳۲۰ ش.)، در چند نوبت آثار و نشانه‌هایی از مقاومت، ایستادگی علما و نخبگان دینی و سیاسی تا مرز تبعید و شهادت در اسناد و منابع تاریخی به چشم می‌خورد. این دوران، دوران بالندگی روحی و فکری امام محسوب می‌شود. در حالی که امام سیر و سلوک فکری و روحانی خود را طی می‌کرد و در همان زمان منشأ آثار برجسته‌ای در اخلاق و عرفان بود، کاملاً حرکات و اقدامات شاه و حکومتش را زیر نظر داشت.

اولین حادثه بزرگی که بعد از پادشاهی رضاشاه، امام شخصاً ناظر و شاهد آن بود تجمع اعتراض آمیز علمای بلاد ایران در قم، و در مخالفت با سیاستهای نظامی و فرهنگی رضا شاه بود.

آن تجمع به دعوت و رهبری روحانی برجسته اصفهان و یکی از رهبران جنبش مشروطیت، مرحوم آقا نورالله اصفهانی، انجام گرفت.

دو سال قبل از تجمع اعتراض آمیز علما، در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ لایحه نظام اجباری از تصویب مجلس پنجم گذشت. در آن زمان عموم ملیون و آزادیخواهان، از جمله مدرس، موافق این لایحه بودند و در تصویب آن تلاش کردند. شرایط آن زمان به گونه‌ای بود که اولاً حکومت جابه‌جا نشده و رضاخان به مقام سلطنت دست نیافته بود. شرایط داخلی کشور و حفظ یکپارچگی و سرکوب اشرار و شکل‌گیری دولت مقتدر فارغ از وجود اشخاصی، مثل رضاخان، ایجاب می‌کرد که به عنوان یک مصلحت‌مندی عموم نخبگان و روحانیون نیز با آن موافق بوده و برخورد منفی نداشته باشند [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۲۹۴ و ۹۵].

در ۵ آبان ۱۳۰۵ از سوی رضا شاه دستور اجرای قانون نظام اجباری صادر گردید. سرتیپ فرج‌الله آق‌اولی، رئیس نظام وظیفه، از همان ابتدا با روشهای خشن و زور و ارعاب و در شرایطی که سایه شوم فقر و تنگدستی فضای عمومی جامعه را فراگرفته بود، به تعقیب و دستگیری جوانان نان‌آور منزل اقدام نمود.

هنوز مدت زمانی نگذشته بود که شورشهای بزرگی در مناطق ایران علیه اجرای این قانون خصوصاً در اراک و اصفهان صورت گرفت [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۲۹۵]. در اراک با تیراندازی و ضرب و شتم موفق به مهار شورش شدند و در اصفهان سرتیپ شخصاً حضور پیدا کرد و در مجلسی ضمن توهین به علما، از عوامل خود خواست که به سر باز‌گیری ادامه دهند [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۲۹۶].

حاج آقا نورالله اصفهانی که پیش از آن، در حوادث مشروطیت و شکست استبداد صغیر، نقشی برجسته و پراثر از خود به جا گذاشته بود، با پیش آمدن حوادث اخیر، زمینه را برای ایجاد قانون مقاومت در مقابل امیال سیری ناپذیر رضاخان مغتنم شمرد.

از قرار معلوم، مدرس با ارتباط‌گیری با علمای اصفهان و شخص حاج آقا نورالله، از او خواست که از این فرصت برای طرح شعارهای اساسی و مخالفت‌های ریشه‌ای با نظام سلطه رضاخان بپردازد و تنها به مخالفت با قانون نظام اجباری اکتفا نکند [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۳۰۰].

در این خصوص اظهارات علی اصغر حکمت، وزیر علوم و فرهنگ رضاخان، نیز مؤید مطلب می‌باشد:

... مخالفت روحانیون ظاهراً تحت عنوان اصلاح قانون نظام وظیفه باطناً یک جنبش سیاسی بود که اثبات وجود و نفوذ کلی و توسعه قدرت روحانیون را تأمین می‌کرد [حکمت بی تا: ۲۰۶].

در دوم شهریور ۱۳۰۶ رئیس دولت در پی صدور بخشنامه‌ای تلویحاً روحانیون را مانع وحدت ملی و اقدامات آنان را فسادانگیز و عملاً آنان را در زمره مفسدین فی الارض معرفی کرد. به دنبال این ابلاغیه، حاج آقا نورالله در مدتی کوتاه توانست شهر اصفهان را به تعطیلی کشانده (۲۰ شهریور) و در پی تشکیل جلسه‌ای با روحانیون سرشناس اصفهان، تصمیم به مهاجرت و تحصن و اعتراض در شهر مقدس قم گرفته شد [بصیرت منش ۱۳۷۸: ۲۹۸]. تاریخ دقیق مهاجرت ۲۱ شهریور ۱۳۰۶ بود که به مدت ۹۰ روز (تا ۴ دی ۱۳۰۶) ادامه یافت. در این سه ماه حاج آقا نورالله موفق شد با اعزام پیکها و نامه‌هایی به علمای بلاد ایران، موافقت و همراهی آنان را جلب نماید. چیزی نگذشت که متحصنین به رهبری حاج آقا نورالله، و به توصیه مدرس خواسته‌های اساسی خود را به شرح ذیل اعلام نمودند: ۱- جلوگیری یا اصلاح و تعدیل قانون نظام وظیفه؛ ۲- اعزام پنج نفر از علما مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی به مجلس؛ ۳- جلوگیری کامل از منهیات شرعیه؛ ۴- ابقاء و تثبیت محاضر شرع؛ ۵- تعیین یک نفر به سمت ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ؛ ۶- جلوگیری از نشر اوراق مضره و تعطیل مدارس بیگانگان [مکی ۱۳۷۴ ج ۴: ۴۳۴].

قدرت روحانیت و متحصنین به گونه‌ای بود که علی‌رغم تثبیت حکومت رضا شاه، و خاموش ساختن مخالفین، دولت در برابر کانون مقاومت قم عاجز ماند و پس از استفاده از روشهای وقت کشی و تلاش در جهت ایجاد اختلاف و دو دستگی در بین متحصنین، سرانجام تسلیم نظر آنان گردید و شخص شاه و صدر اعظم با ارسال نامه و پیامهایی به همه خواسته‌های آنان جواب مثبت داد. دولت برای پیشبرد خواسته‌های آنان، لایحه‌ای را تنظیم و در ۲۷ آذر ۱۳۰۶ به مجلس ارائه کرد. اما پیش از آنکه مجلس به آن پردازد، حاج آقا نورالله در تاریخ ۴ دی ۱۳۰۶ به طرز مشکوکی درگذشت. حسین مکی که از شاهدان آن روز بشمار می‌آید، مرگ حاج آقا نورالله را دسیسه دربار می‌داند و قاتل او را پزشک احمدی معرفی می‌کند [مکی ۱۳۷۴ ج ۴: ۴۳۴].

لازم است ذکر شود که در قضیه قیام حاج آقا نورالله و تحصن در قم، علمای برجسته سایر بلاد به حمایت از وی پرداخته و در میان کسانی که در قم حضور داشتند نام دایی امام و عالم برجسته خمین، حاج میرزا محمد مهدی احمدی، به چشم می‌خورد [مرادی نیا ۱۳۸۰: ۱۱۷]. بنابراین امام که در

آن قضیه در عنفوان جوانی (۲۶ سال) قرار داشت و حضوراً شاهد آن ماجرا بود، از طریق دایی خود نیز در جزئیات کامل آن قیام قرار داشته و از آن الهام می‌گرفت. در آن میان مواضع شیخ عبدالکریم حائری حکایت از بی‌طرفی و مشی عدم دخالت دارد و زمانی که با گلایه و انتقاد علمای مهاجر و متحصن روبرو شد، در نهایت طی تلگرافی از رضا شاه خواست که نماینده‌ای برای شنیدن اعتراضات علمای مهاجر به قم اعزام نماید [فیاضی ۱۳۷۸: ۹-۸۸].

پس از پیروزی انقلاب، امام در طی چند جلسه، تحلیل جامعی از مبارزات علما در تاریخ معاصر ایران ارائه کرده و در چند نوبت به قیام حاج آقا نورالله و اجتماع عظیمی که در قم برپا شده بود و خود از نزدیک شاهد آن بودند اشاره کردند:

... علمای اصفهان هم که آمدند اینجا، شکستند آن اعتصابشان راه با فشار، با حلیه. بلکه آن وقت معلوم شد، می‌گفتند که مرحوم حاج آقا نورالله - که بزرگشان بود - او را مسموم کردند. قیام بر ضد اینها از روحانیون شروع می‌شد [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۸: ۲۹۵ - ۲۹۴].

۹ روز پس از آن سخنرانی (۱۳۵۸/۴/۵) مجدداً امام موضوع را یادآوری کردند:

... این چند قیامی که ما شاهدش بودیم همه از علما بود. علمای اصفهان قیام کردند. رؤسای مرحوم حاج آقا نورالله - رحمة الله - بود.... ۱۴/۴/۵ [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۸: ۴۵۸].

حضرت امام مجدداً در تاریخهای ۱۳۵۸/۶/۱۲ و ۱۳۵۸/۱۰/۱۱ و ۱۳۵۹/۳/۳ و ۱۳۵۹/۳/۱۴ و ۱۳۶۰/۸/۴ و ۱۳۶۰/۸/۲۳ باز هم به موضوع قیام علمای اصفهان و مرحوم حاج آقا نورالله مکرر اشاره کردند. در یکی از این سخنرانیها توضیحات بیشتری ارائه دادند:

یک دفعه از اصفهان که این از همه دامنه‌اش زیادتر بود. علمای اصفهان آمدند به قم و علمای بلاد هم به اینها متصل شدند، و مع الاسف همه قیام‌ها را شکستند. قم هم که قیامش اساسی‌تر بود، بسیاری از اینها را آمدند بازی دادند، اغفال کردند. و از قراری که می‌گفتند در رأس آنها که مرحوم «حاج آقا نورالله اصفهانی» بود، از قراری که گفتند، او را هم مسموم کردند و همان قم فوت شد [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۲: ۳۲۹].

جملات کوتاه ولی عمیق امام ناظر بر آن است که وی بخوبی از جزئیات آن حادثه مطلع بوده است. در آن ماجرا سیاستهای مخبرالسلطنه در راستای دفع الوقت اجتماع کنندگان و اغفال بعضی

از متحصنین و وعده‌های سرخرمن دادن به آنان باعث شد که بعضی ساده لوحانه احساس پیروزی کنند و قبل از وصول به نتیجه قم را ترک نمایند و بعضی دیگر از ترس و ارباب حکومت، اطراف آقا نورالله را خالی گذاشتند. وضعیت به گونه‌ای بود که تیمور تاش وزیر دربار در جلسه خصوصی روش به توپ بستن متحصنین قم را برای ختم غائله پیشنهاد داده بود [مخبر السلطنه ۱۳۴۴: ۳۷۷].

۶- تأثیر سایر شخصیتها و قیامهای سیاسی:

یکی از علمای برجسته اصفهان که در سال ۱۳۰۶ در تحصن قم همراه با حاج آقا نورالله حضور داشت مرحوم آیت الله شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی، معروف به مسجد شاهی، بود. وی که از استادان برجسته فلسفه اسلامی و فلسفه غرب به شمار می‌آمد، در مدتی که در قم حضور داشت به آموزش فلسفه پرداخت و در همان زمان امام فلسفه داروین و نقد آن را نزد او فرا گرفت [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۲۷۷].

ارتباط علمی امام با وی و حضور مسجدشاهی در حرکت اعتراضی علما علیه رضا شاه معنای ژرفی به تعامل و تفکر سیاسی امام می‌بخشید. از دیگر علمای مبارز در آن دوران می‌توان از مرحوم آیت الله شیخ محمد بافقی نام برد. وی که از زهاد و معمرین روزگار خود بشمار می‌آمد، در هنگام مخالفت با وضعیت پوشش همسر و دختران رضا شاه در هنگام حضور در مرقد حضرت معصومه^(ع) (که بد حجاب وارد شده بودند) بشدت مورد بازخواست و ضرب و شتم شخص رضاخان واقع شد. این پیرمرد والا مقام در صحن حضرت معصومه^(ع) توسط رضاشاه به فلک بسته شد و پس از آن به شهر ری تبعید گردید. این حادثه تلخ همواره زبانزد علما و مردم قم و از جمله امام خمینی بود. امام در طول درسهای خود بارها و بارها از مرحوم بافقی تجلیل کرد و او را به عنوان الگوی زهد و مقاومت می‌ستود. یکبار در خلال درس اخلاق در مدرسه فیضیه گفته بودند: «هر کس بخواهد در این عصر مؤمنی را زیارت و دیدار کند که شیاطین تسلیم او هستند و به دست وی ایمان می‌آورند، مسافرتی به شهر ری نموده و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم آقای بافقی را زیارت کن!» [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۲۷۷] و گاهی این شعر را زمزمه می‌کردند:

چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار [بصیرت‌منش

[۱۳۷۸: ۲۷۷]

همچنین امام در رابطه با آیت الله میرزا صادق تبریزی، از علمای برجسته آذربایجان، که پس از مخالفت با رضاشاه دستگیر شده و به قم تبعید گردیده بود، در چند نوبت مطالبی را به میان آورده و از نقش و جایگاه علمی و مبارزاتی او در دوران اختناق رضا شاه تجلیل نموده است.

در کنار میرزا صادق تبریزی، مرحوم آیت الله انگجی نیز توسط عمال رضاشاه به قم تبعید گردید. امام از ارتباط دائمی با آن دو بویژه میرزا صادق تبریزی سخن به میان آورده است:

ما شاهد تبعید مرحوم آقای انگجی و مرحوم آقا میرزا صادق آقا بودیم؛ و همین جا هم خدمتشان رسیده ایم، بعد از این هم که از تبعید برگشتند و مرحوم آقا میرزا صادق آقا اینجا ماندند تا آخر عمر؛ ما هم خدمتشان می رسیدیم [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۰: ۳۱].

از ویژگیهای برجسته امام تیزهوشی ایشان نسبت به عمق و ماهیت برنامه‌های فرهنگی و مذهبی رضا شاه بود. ایشان در رابطه با موضوع خلع لباس روحانیت در زیر پوشش قانون امتحان طلاب و انتخاب برگزیدگان و اغفال بعضی از محترمین قم می گویند:

حتی بعضی از آقایان محترم قم هم این معنا را باور کرده بودند. خدا رحمت کند مرحوم آقای فیض را، به من فرمودند که — در مدرسه فیضیه، که — خوب، این که بدکاری نیست که اینها بیایند خوب‌ها را از بد‌ها جدا کنند. من به ایشان عرض کردم که بله، اینها می‌خواهند خوب‌ها را از بد‌ها جدا کنند که خوب‌ها را از بین ببرند، نه بد‌ها را. و همین طور هم شد. ابتدا برای این معنا آمدند و چه تلخی‌ها بر ما گذشت از این امتحان و از این بساط [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۳۱۹].

۷- کشف حجاب

رضا شاه که در فاصله کودتا تا تاجگذاری بشدت خود را طرفدار صیانت و اشاعه مذهب تشیع نشان می‌داد، پس از رسیدن به پادشاهی و احساس بی‌نیازی نسبت به علما و نهاد دین سیاستهای گذشته را تغییر داده و با تمام نیرو به مقابله با نهادهای دینی و بطور کلی دین‌زدایی پرداخت. شرایط به گونه‌ای بود که تجمع علما و طلاب در مدرسه‌های دینی به آسانی میسر نبود و حتی پذیرش جلسه درس در داخل مدارس و یا مساجد و در مرکز حوزه علمیه جهان تشیع از سوی

رژیم ممکن نبود. امام خمینی در آن زمان که خود صاحب کرسی دروس مختلف خصوصاً درس اخلاق بود به خاطره تلخی در این رابطه اشاره دارد:

اول حمله‌ای که کرد به روحانیین کرد، اینها را از همه طرف از هر طرفی کوبید. به طوری که من در مدرسه فیضیه یک جلسه درس داشتم؛ یک روز که رفتم دیدم یک نفر است! گفتم چطور؟ گفت که همه شان فرار کردند! قبل از آفتاب از مدرسه و از حجره‌ها فرار می‌کردند؛ و آخر شب برمی‌گشتند منزل، برای اینکه نمی‌توانستند. پلیس می‌آمد و می‌گرفت می‌پردشان، یا لباسشان را می‌کند؛ یا التزام از ایشان می‌گرفت؛ حبسشان می‌کرد [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۸: ۹۴].

سیاستهای ضد دینی بتدریج به نقطه حساسی رسید. رضاشاه پس از بازگشت از تنها سفر خارجی خود (ترکیه) موضوع کشف حجاب را در سال ۱۳۱۴ در دستور کار خود قرار داد. ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ برای اولین بار بر طبق دستورالعمل حکومت، زنان ایرانی اجباراً بایستی کشف حجاب می‌کردند و بدون پوشش و حجاب در منظر و مرعی ظاهر می‌شدند. دستورالعمل آنچنان شدید و بی‌پروا صادر شده بود که در آن از همهٔ علما و روحانیون خواسته شده بود که در مجالس جشنی که به همین مناسبت در سراسر کشور از سوی حکومت برپا شده است، آقایان معممین با نسوان بدون حجاب خود شرکت کنند. با اینکه رضا شاه در سال ۱۳۱۴ در اوج قدرت بسر می‌برد و رژیم وی به عنوان مستبدترین رژیم منطقه شناخته می‌شد، مع ذلک موضوع کشف حجاب چنان وقاحت و جسارتی را برملا می‌ساخت که عموم علما و روحانیون را در مخالفت با این موضوع به میدان آورد. در شیراز آقایان محمدعلی حکیم و میرزا صدرالدین محلاتی عملاً به اعتراض برخاستند و سید حسام‌الدین فال اسیری، از روحانیون معروف فارس، توسط عوامل حکومت دستگیر و تبعید گردید [بصیرت منش ۱۳۷۸: ۵۰۲]. اخبار شیراز و برخورد با علمای آن دیار بشدت به سایر مناطق خصوصاً قم و مشهد انعکاس یافت. در مشهد آیت الله حاج آقا حسین قمی در یک حرکت اعتراضی عازم تهران شد تا از نزدیک با رضاشاه گفتگو و مفاسد این اقدام را گوشزد نماید. وی پس از ورود به تهران بلافاصله از سوی رژیم به محاصره درآمد و در صحن حضرت عبدالعظیم تحت مراقبت قرار گرفت. این چنین بود که مردم مشهد با شنیدن این خبر در مسجد گوهرشاد متحصن شده، به اعتراض برخاستند و رژیم هم تنها با گلوله‌های سربی در مقام پاسخگویی به آنان درآمد. به دنبال حادثه خونین گوهرشاد آیت الله میرزا محمد آقازاده، فرزند

آخوند خراسانی رهبر انقلاب مشروطیت، دستگیر و از سوی قضات رژیم به اعدام محکوم گردید. وی تنها با پی‌گیری و اصرار علمای نجف اشرف خصوصاً برادرش میرزا مهدی از اعدام رهایی جست و تا سال ۱۳۱۶ تحت الحفظ مأموران حکومت در تهران زندگی کرد و در همان سال (دی ماه ۱۳۱۶) توسط پزشک احمدی به شهادت رسید [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۵۰۲]. فضاحت کشف حجاب آنچنان عیان و واضح بود که امام جمعه تهران (حاج سید محمد) که معمولاً مورد تأیید حکومت بود، در برابر این جریان ایستاد و با ادای این جمله «اگر کشته شوم عیالم را بی‌حجاب در مجلس جشن بی‌حجابی نمی‌آورم» محبوب و مورد ستایش طبقات مختلف مردم تهران قرار گرفته بود [رازی ۱۳۳۲: ۸۵].

در قم نیز علما به مخالفت برخاستند. آیت الله سید محمد تقی خوانساری از مراجع و زهاد قم از افسری خواسته بود که از مقام خود استعفا دهد و پی‌گیر این موضوع نباشد. سیدابوالحسن طالقانی (پدر سید محمود طالقانی) بر اثر مخالفت و اعتراض به بخشنامه کشف حجاب دستگیر و تبعید گردید. فرزند وی (سید محمود) که طلبه پرشوری بود بر اثر درگیری فیزیکی با یک پاسبان در سال ۱۳۱۸ دستگیر و به زندان افتاد [بصیرت‌منش ۱۳۷۸: ۵۰۴]. یکی از کسانی که تا آن تاریخ نسبت به حکومت رضاشاه نه تنها هیچگونه مخالفتی از خود بروز نداده بود بلکه در قضیه مجلس مؤسسان و در انتقال رژیم از قاجار به پهلوی نقش مؤثر داشت مرحوم آیت الله کاشانی بود. برطبق نقل فرزند وی (دکتر سید محمود کاشانی) ایشان، تا قضیه کشف حجاب به اقدامات رضا شاه خوش‌بین بود و او را جزء زمامداران مصلح و موفق ارزیابی می‌کرد.^۱ اما با وقوع کشف حجاب، ایشان که خود تحت فشار مأموران رضا شاه قرار گرفته بود و براساس دستور مستقیم رضا شاه به مجلس جشنی همراه با (بانو) دعوت شده بود ایستادگی کرده و با ادای جملات تندی به رضا شاه، مأمور وی را ناکام برگرداند. امام خمینی در این خصوص خاطره زیبایی را از نحوه برخورد آیت الله کاشانی با مأمور دعوت کننده رضا شاه نقل کرده‌اند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۱۹۱]. آیت الله کاشانی از آن تاریخ در زمره مخالفین رضاشاه درآمد. سرانجام پس از گسترده شدن مخالفتها و اعتراضات، حضرت آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بر اثر فشار علما و مقلدین و مردمی که به قم مسافرت کرده بودند و از وی می‌خواستند که اظهار نظر صریح

۱. مصاحبه نگارنده با دکتر سید محمود کاشانی که نوار آن موجود می‌باشد.

بکند، با صدور تلگرافی به رضا شاه نسبت به مفاسد بخشنامه کشف حجاب و لغو آن تذکراتی به حکومت داد. در بخشی از تلگراف آمده است: «... اوضاع حاضر که بر خلاف شرع مقدس و مذهب جعفری - علیه السلام - است، موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است، البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده‌دار نوامیس اسلامی هستید حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید عموم اهالی ایران بلکه مسلمین دنیا را قرین تشکر فرموده، امید است رفع اضطراب این ضعیف و عموم ملت شیعه بشود - الاحقر عبدالکریم حائری» [فیاضی ۱۳۷۸: ۱ - ۱۰۰].

تنها تلگرافی که مرحوم حائری در طول زعامت خود در مخالفت با برنامه‌های رضا شاه صادر کرد همین تلگراف بود، معذک رضا شاه آن را برنتافت و توسط رئیس الوزرای خود (فروغی) طی تلگراف تندی پاسخ حائری را داد. در آن تلگراف نه تنها اوضاع موجود را خلاف شرع ندانسته بلکه اساساً کسانی را که چنین فکری کنند مستحق تعقیب و عقوبت قانونی دانسته است [فیاضی ۱۳۷۸: ۱ - ۱۰۰]. گفته شده است که رضاشاه پا را از این هم فراتر گذاشت و شخصاً به قم و نزد حائری آمده و جملاتی بدین مضمون خطاب به وی ادا کرده است:

... رفتارتان را عوض کنید و گرنه حوزه قم را با خاک یکسان می‌کنم، کشور مجاور ما (ترکیه) کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است، ما نیز باید این کار را بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی‌شود [فیاضی ۱۳۷۸: ۱ - ۱۰۰].

امام خمینی نیز به موضوع اشاره داشته و جواب منفی و تهدید آمیز رضاشاه را یادآوری نموده‌اند:

مرحوم آقا شیخ عبدالکریم - رضوان الله علیه - یک کاغذی به رضا شاه نوشت و راجع به این معنا تذکری داد. جواب نداد. نخست وزیر گفت: به عرض اعلی حضرت رسید، ایشان گفتند: شما خوب است که مشغول کار خودتان باشید [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۶: ۱۳۷].

واقعۀ کشف حجاب آنچنان سنگین و صاعقه‌وار بر سر مردم ایران و نهادهای دینی وارد شد که تنی چند از محققین و استادان تاریخ معاصر ایران علل اصلی سقوط رضا شاه، بلکه سقوط پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ را نتیجه سیاستهای ضد دینی و ضد ارزشهای ملی پهلوی برشمردند. در سایه آن سیاستها بتدریج شکاف عظیمی بین حکومت و نخبگان دینی و ملی و در نهایت مردم ایجاد گردید. مرحوم دکتر محمد اسماعیل رضوانی، استاد تاریخ معاصر ایران، معتقد بود علل سقوط

رژیم پهلوی را باید در دوران رضا شاه و اعمال سیاستهای خشن و ضد مردمی وی جستجو کرد. زیرا آن اقدامات موهن و موحش در وجدان تاریخی ملت ایران کماکان باقی مانده بود.^۱

نتیجه

از تولد امام (۱۲۸۰ ش.) تا سقوط رضا شاه (۱۳۲۰ ش.) چهل سال سپری گردید. امام خمینی ضمن آنکه حکومت محمدعلی شاه را در دوران طفولیت خود درک کرده بود، دو دوره مشخص از حکومتهای قاجار و پهلوی را در اوج تواناییهای جسمی و فکری خود از نزدیک مشاهده کرده و در بسیاری از حوادث آن دو دوره (احمد شاه و رضا شاه) و همچنین حوادث بین‌المللی (جنگ جهانی اول و دوم) از نزدیک شاهد و ناظری صاحب تحلیل و نظر بود.

تا قبل از حکومت رضا شاه، ظلم و ستم شاهزادگان و حکام محلی، همچنین خوانین و اشراری که در مناطق مختلف از جمله در منطقه کمره به اموال و حقوق مردم تجاوز می‌کردند از نگاه تیزبین امام دور نماند. در همان ایام امام در سنین نوجوانی تفنگ بدست در مقابل مهاجمین و اشرار خمین ایستادگی و مقاومت می‌نمود. در عین حال ارتباط ایشان با شخصیت‌های سیاسی همچون مدرس و سید محمد کمره‌ای از رجال با نفوذ تهران (شوهر دختر عمه امام) برقرار بود و منابع اطلاعات و معلومات سیاسی - اجتماعی امام به حساب می‌آمدند. در جنگ جهانی اول و نفوذ آن در ایران، خمین یکی از مراکز ثقل جنگ و محل تلاقی نیروهای آلمانی، انگلیسی و روسی به حساب می‌آمد. در عین حال، پناهگاه نیروهای ملی و آزادیخواه بود و در یک مرحله ملیون ایران در پی تشکیل دولت مهاجرت در معیت مدرس چند روزی در خمین بسر بردند. جایی که امام سنین جوانی خود را در آن سپری می‌ساخت. بدین ترتیب امام از نزدیک با قشون استعماری در ایران روبرو شد و بدین ترتیب نفوذ استعمار و بازیگری آنان در ایران کاملاً برای امام محرز و آشکار بود. پیوند آنان با خوانین و مستبدین و سرانجام پیدایش حکومت پهلوی و نقش بارز انگلیس در شکل‌گیری حکومت رضاشاه ذهنیت امام را متوجه یک امر مهم تاریخی کرد که تا قبل از آن بدین شکل از نگاه نخبگان سیاسی و دینی ایران به دور مانده بود. امام بدرستی به این فهم تاریخی رسید که در ایران دو سده اخیر بین استبداد و استعمار پیوند ناگسستنی وجود دارد و

۱. از بیانات استاد رضوانی در کلاس دوره دکترا (نگارنده).

بدون یکی، آن دیگری امکان حیات نخواهد داشت. انقلاب مشروطیت صرفاً در پی تحدید استبداد برآمد و از مکر و حيله استعمار غافل ماند. روی کارآمدن رضاشاه با کمک انگلیسی‌ها نشان داد که نقش اول را استعمار (انگلیس) دارد و آنها باز در پی تولید استبداد در پوشش مشروطیت هستند. به عبارت اخری، نمی‌توان در ایران رژیم مستبد ولی تحول‌گرا بدون تکیه بر استعمار متصور شد. از این رو ملاحظه می‌شود زمانی که استعمار تاریخ مصرف حکومت رضا شاه را پایان یافته می‌بیند بدون هیچگونه مقاومتی از ناحیه رضا شاه، حکومت آهنین! بسرعت سقوط می‌کند و میلیون‌ها ایرانی به شادی و پایکوبی می‌پردازند. این چنین است که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه، امام خمینی در اولین رساله سیاسی خود (کشف اسرار) با ارائه تحلیل جامعی از حکومت رضا شاه و ماهیت آن، به نقش بارز انگلیسی‌ها اشاره کرده و در ادامه نقش کلیدی نهاد دین و روحانیت و ایستادگی و مقاومت آنان در برابر تجاوزات زورگویان را یادآوری نموده و سرانجام به عنوان جمع‌بندی مبارزات گذشته و کاستیها و نقصانهای آن، نظر خود را به نظریه «ولایت فقها بر مردم» به جای نظریه «تنها تکیه بر امر به معروف و نهی از منکر» معطوف می‌دارد [امام خمینی ۱۳۸۱: ۱۰۶، ۱۲۳؛ کشف اسرار: ۱۸۵].

از نظر امام علما در دوران گذشته صرفاً در برخورد با نظام سلطانی، به امر به معروف و نهی از منکر اکتفا می‌کردند و به نتیجه کاری نداشتند. ایشان با اشاره به حدیث «ان الفقها حکام علی السلاطین» به نظریه نوینی دست یافتند که فقها در امور سیاسی علاوه بر نظارت و مبارزه باید دخالت و عاملیت داشته باشند.

امام بعدها با مشاهده مبارزات مردم ایران در ملی کردن نفت که دقیقاً رویکرد ضد استعماری داشت، بیشتر به آن نظریه واقف گردیدند که مبارزه با استعمار بدون توجه به ساختارهای استبداد و مبارزه با آن مقدور نیست و این هر دو بایستی با هم پی‌گیری شود. از همین روست که در نهضت ۱۵ خرداد و شکل‌گیری انقلاب اسلامی از مهمترین اهداف نهضت مبارزه با استبداد و استعمار توأمان مطرح گردید.

نهضت نوینی که سرانجام در قالب شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» به ثمر می‌نشست. استقلال نافی استعمار و آزادی نافی استبداد و جمهوری اسلامی به قرائت امام خمینی^(س) خط بطلانی بر رژیمهای ستم‌شاهی گذشته کشید.

- آیت، محمدعلی. (۱۳۸۰). *تاریخ سیاسی - اجتماعی خمینی*. پیام دیگر
- امام خمینی، روح‌الله. (بی تا). *کشف اسرار*.
- _____ . (۱۳۸۱). *ولایت فقیه، حکومت اسلامی*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- بصیرت‌منش، حمید. (۱۳۷۸). *علما و رژیم رضا شاه*. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ دوم.
- پسندیده [آیت‌الله]. (۱۳۸۴). *خاطرات: گفته‌ها و نوشته‌ها*. چاپ اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ترکمان، محمد. (۱۳۷۲). *مدرس در پنج دوره مجلس شورای ملی*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
- حکمت، علی اصغر. (بی تا). *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*.
- ذوقی، ایرج. (۱۳۶۸). *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ (۲۵-۱۹۰۰)*. تهران: پازنگ.
- رازی، محمدشریف. (۱۳۳۲). *آثار الحجج (اولین دایرة المعارف حوزه علمیه قم)*. دار الکتاب.
- رجبی، محمدحسن. (۱۳۷۷). *زندگینامه سیاسی امام خمینی*. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رضازاده ملک، رحیم. (۱۳۵۲). *چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی*. تهران: انتشارات دنیا.
- زرگری نژاد، غلامحسین. (۱۳۷۴). *رسائل مشروطیت*. انتشارات کویر.
- شیبانی، عبدالحسین. (۱۳۷۸). *خاطرات مهاجرت*. به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات. تهران: نشر شیرازی.
- *فصلنامه حضور*. (خرداد ۱۳۷۰). «زندگی‌نامه به روایت امام». تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- *فصلنامه یاد (۶۴-۶۳)*. سال اول، شماره ۴.
- فیاضی، عمادالدین. (۱۳۷۸). *حاج شیخ عبدالکریم حائری*. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کسروی، احمد. (۱۳۷۵). *تاریخ انقلاب مشروطه ایران*. تهران: امیرکبیر.
- مخبرالسلطنه، هدایت. (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات*. تهران: انتشارات زوار.
- مرادی‌نیا، محمدجواد. (۱۳۸۰). *روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای؛ خمین در گذر تاریخ*. انتشارات نورالسجاد.
- _____ . (۱۳۸۲). *روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای*. نشر شیراز. دو جلد.
- _____ . (در حال نشر). *حوادث و رجال بیست سال اول زندگانی امام خمینی*.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۷۱). *شرح زندگانی من*. تهران: انتشارات زواره.
- مکی، حسین. (۱۳۷۴). *تاریخ بیست ساله*.
- نجفی چوقانی. (۱۳۸۱). *سیاحت شرق*. آستان قدس رضوی.
- هاشمی تروجنی، محمد و حمید بصیرت‌منش. (۱۳۷۸). *تاریخ معاصر از دیدگاه امام خمینی*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.